



آیا جلیقه زردها بدون ارجاع به پرچم سرخ به هدفشان می‌رسند؟

فهم جلیقه زردها

انزو تراورسو، ترجمه: کامیار شهابی

چند روز پیش جلیقه زردهای فرانسه هفدهمین شنبه اعتراضی خود را علیه سیاست‌های اقتصادی دولت امانوئل ماکرون برگزار کردند. به رغم کاهش تعداد معترضان این اعتراضات در فرانسه کماکان ادامه دارد. در این تظاهرات حضور پرستاران کودکان موسوم به «جلیقه صورتی» در کنار جلیقه زردها چشمگیر بود. این گروه از زنان که معمولاً در خانه‌های خود از خردسالان نگهداری می‌کنند، نگران اصلاح قانون تامین اجتماعی و متضرر شدن از آنند. انزو تراورسو، استاد دانشگاه کرنل آمریکا و یکی از تأثیرگذارترین روشنفکران انتقادی اروپا، در یادداشت زیر به ویژگی‌های متمایز این جنبش و نقاط ضعف و قوت آن می‌پردازد.

اشکال غیرعادی، نمادها، و نحوه عمل جلیقه زردها ناظران را مات و مبهوت کرده است. هر فردی رادیکالیسم، عزم راسخ، و تداوم چشمگیر این اعتراضات را تشخیص می‌دهد، ولی جنبش آنها از بسیاری جهات همچنان عجیب است و در طبقه‌بندی‌های معمول نمی‌گنجد. از دو حال خارج نیست: یا با ساده‌لوحی شکل آرمانی به این جنبش داده‌اند و آن را در حکم اعلان انقلاب دانسته‌اند یا با حماقت به آن انگ «فاشیستی» زده‌اند و خطرات بالقوه‌اش را گوشزد کرده‌اند. هم جناح چپ و هم راست از جلیقه زردها حمایت می‌کنند، ولی خودشان مدعی استقلال‌اند؛ به این معنا که هیچ‌گونه بازنمایی یا بهره‌برداری سیاسی را بر نمی‌تابند. حداقل در کوتاه مدت، نپذیرفتن هرگونه بازنمایی هم نقطه قوت و هم نقطه ضعف آنهاست.

واقعیت این است که جلیقه زردها را نمی‌توان با مقولات سنتی تحلیل سیاسی تفسیر کرد. آنها را نمی‌توان با قاطعیت یک جنبش ارتجاعی «پوژادستی»¹ دانست. در بزنگاهی سیاسی که مشخصه آن افزایش بیگانه‌هراسی، نژادپرستی و ملی‌گرایی افراطی است، جلیقه زردها نه دنبال بلاگردان‌اند که تقصیرها را به گردن او بیندازند، نه خواستار اخراج مهاجران و پناهندگان‌اند، و نه خواهان حفاظت از یک «هویت ملی» که ظاهراً در معرض تهدید است. درست‌تر بگوییم، جلیقه زردها مسئله نابرابری‌های اجتماعی را پیش می‌کشند و آن را تهدیدی برای دموکراسی و انسجام اجتماعی می‌دانند. به این ترتیب،

آنها مدعی یک هویت اجتماعی اند نه هویت قومی. وقتی رسانه‌ها با آنها مصاحبه می‌کنند به رگ و ریشه‌شان اشاره نمی‌کنند،

از شغل‌شان می‌گویند: کارگر، پرستار، معلم، شغل آزاد، فروشنده، راننده، بیکار و از این قبیل.

برابری اجتماعی در طول تاریخ یک ارزش چپ‌گرایانه بوده، ولی جلیقه زردها تعلق به فرهنگ چپ ندارند؛ نه نمادهای آن را

می‌شناسند - هیچ پرچم سرخی در تظاهرات‌ها و راه‌بندان‌های آنها وجود ندارد - و نه شکل‌های سازماندهی چپ را اتخاذ

کرده‌اند. شورش جلیقه زردها هیچ نسبتی با اتحادیه‌های کارگری ندارد با اینکه اخیراً تا حدودی به هم نزدیک شده‌اند. آنها نه

در مقام یک طبقه، یک پیکر همگن، بلکه در مقام یک اجتماع، پیکری ناهمگن و متکثر، عمل می‌کنند. در میان آنان بسیاری

حضور دارند که برای نخستین بار در زندگی‌شان در یک تظاهرات یا کنش اعتراض‌آمیز شرکت می‌کنند. نمادشان نه پرچم سرخ

بلکه جلیقه‌ای زرد است: این نماد به آنها اجازه می‌دهد در جهانی مرئی شوند که در آن محکوم‌اند به نامرئی بودن در عرصه

عمومی و رنج اجتماعی. به نظر نمی‌رسد آنها بدانند رنگ زرد نماد سیاسی چیست، رنگی که در آغاز قرن بیستم مبین یکی از

گروه‌های «جریان راست انقلابی» فرانسه بود که زیو استرنهل (مورخ اسرائیلی) به دقت بررسی‌شان کرده. یک قرن بعد معنای

این رنگ تغییر کرده؛ حال رنگ سرخ بخش اعظم قدرت نمادین خود را از دست داده است.

بنا به عقیده برخی مورخان، اعتراض جلیقه زردها تحت عنوان عدالت و برابری اجتماعی «اقتصاد اخلاقی» توده‌ها را آشکار

می‌سازد (ادوارد پالمر تامپسون، مورخ بریتانیایی، این مفهوم را جهت توصیف شورش اجتماعی در دوران انقلاب صنعتی به کار

برد). این قیاس احتمالاً بجاست، ولی می‌تواند آینه‌ای باشد که نشان دهد چه پسرقتِ سیاسی بزرگی کرده‌ایم: دو قرن تاریخ

جریان چپ صرفاً به منزله گذشته‌ای عبث فراموش شده، نادیده گرفته شده و رها شده. تظاهرات جلیقه زردها هیچ ارجاعی به

انقلاب 1848، کمون پاریس، نهضت ملی مقاومت یا مه 68 ندارد. در عوض، از بعضی نمادهای انقلاب فرانسه از قبیل

سن کلوت‌ها، حقوق بشر و شهروند، اعدام پادشاه و غیره استفاده می‌کند. آیا به اعتراض‌های اجتماعی رژیم کهن بازگشته‌ایم؟

نمی‌دانم، ولی این فقدان حافظه تاریخی یقیناً مؤید افول و سست شدن بسیاری از نمادهای چپ است.

از سوی دیگر، جلیقه زردها به هیچ وجه قدیمی نیستند و ویژگی‌های بسیار مدرنی دارند: جنبش‌شان را از طریق رسانه‌های اجتماعی شکل می‌دهند، از فیس‌بوک استفاده می‌کنند تا اطلاعات کانال‌های تلویزیونی را خنثی کنند، و اینترنت برایشان یک‌جور سازمان‌دهنده جمعی است (خیلی شبیه به انقلاب‌های عربی سال 2011). آنان تبلیغات دولت را در خصوص خرابکاری جلیقه زردها به ضد خود بدل کرده‌اند، از آن استفاده کرده‌اند تا خشونت پلیس را نشان دهند. در یکی از آخرین تظاهرات‌ها خیل عظیمی از جلیقه زردهایی شرکت کرده بودند که پلیس در تظاهرات قبلی زخمی و مجروح کرده بود. جلیقه زردها مدعی‌اند که وارث انقلاب فرانسه‌اند، ولی بسیاری از ویژگی‌های جنبش آنها نشانگر قرابت‌های مهمی است با جنبش اشغال وال استریت، جنبش خشمگینان اسپانیا و جنبش شب‌خیزان.

برخی ناقدان جلیقه زردها را تجلی شکل تازه‌ای از پوپولیسم می‌دانند. این حرف از بسیاری جهات درست است، البته تا آنجا که جلیقه زردها مردم را در تقابل با نخبگان صاحب قدرت قرار می‌دهند: ماکرون در مقام رئیس جمهور «مولتی میلیاردرها» تجسم نخبگان مالی است. ولی در عین حال، جلیقه زردها صراحتاً بسیاری از ویژگی‌های پوپولیسم کلاسیک را رد می‌کنند، به‌ویژه ملی‌گرایی و رهبری کاریزماتیک را. نه مارین لوپن و نه ژان لوک ملانشون هیچ کدام نمی‌توانند نماینده آنها باشند؛ جلیقه زردها به شدت مدافع این اصل‌اند که خودشان خود را بازنمایی کنند و از اجرای شکلی از دموکراسی افقی به خود می‌بالند. از این روست که، بر طبق نظر اتین بالیبار، جلیقه زردها مبدع شکلی از «ضد پوپولیسم»‌اند: یعنی پوپولیسم دموکراتیک و افقی به جای پوپولیسم عمودی و اقتدارگرا؛ پوپولیسم فاعلان نه پوپولیسم پیروان.

تحولات محتمل جنبش جلیقه زردها در آینده قابل پیش‌بینی نیست. تمام نظرسنجی‌ها حاکی از این است که آنها بسیار محبوب‌اند و اکثریت شهروندان فرانسوی ازشان حمایت می‌کنند، ولی جلیقه زردها فقط نمایانگر بخشی از جامعه مدنی‌اند و همان بخش را بسیج می‌کنند. این بخش از جامعه یقیناً وسیع، ناهمگن، و در مقام نظر خارج از چارچوب‌های مرسوم‌اند، تا جایی که خود را مظهر «مردم» می‌خوانند، ولی آنها نمی‌توانند به تنهایی پیروز شوند. یک جنبش موفق باید سایر بخش‌های

جامعه فرانسه را در برگیرد و آنها را بسیج کند، از کارگران مزدی شرکت‌های بزرگ و کارمندان دولتی گرفته تا جوانان حاشیه‌نشین شهر، و حتی فراتر از آن دانش‌آموزان دبیرستان و دانشجویان. با بهره‌گیری از مقولات گرامشی، هنوز یک «بلوک اجتماعی» تازه علیه نولیبرالیسم شکل نگرفته. اما آنچه واضح است، شکست پروژه امانوئل ماکرون در ایجاد یک «بلوک تاریخی» نولیبرال هژمونیک، و تحمیل نولیبرالیسم هم به عنوان الگویی اقتصادی برای جامعه و هم الگویی انسان‌شناختی برای شهروندان خویش است (الگویی مبتنی بر مصرف، مالکیت، فردگرایی، و رقابت). ماکرون کمتر از دو سال پیش در مقام مرد آینده فرانسه - شخصی باهوش، فرهیخته (بسیاری از روزنامه‌نگاران متملق او را فیلسوف توصیف کردند)، پرانرژی، و نوگرا - پیروزمندانه انتخاب شد و به سرعت تبدیل شد به سیاستمداری بسیار حقیر و منفور: رئیس‌جمهور «مولتی میلیاردرها». اعتراض اجتماعی فعلی بر طرح لغو «مالیات بر ثروت» (ISF) تمرکز می‌کند که او با قوت پیگیر آن بود، این طرح نماد نابرابری‌های اجتماعی است.

ماکرون «مولتی میلیاردرها» را پیشگامان پیشرفت و الگوی مردم عادی می‌داند. تصویر او از پیشرفت به عنوان نوعی انتقال «فروبارشی» طبیعی سرمایه از ثروتمندان به فقرا در تمام تظاهرات‌های جلیقه زردها مورد تمسخر و مضحکه قرار گرفت. پروژه او مبنی بر تبدیل فرانسه به پایتخت اروپایی نولیبرالیسم فاتح از هم پاشیده است. ماکرون به برکت نهادهای جمهوری پنجم فرانسه که اکثریت پارلمان را با او همراه می‌کنند احتمالاً دوره ریاست جمهوری‌اش را به پایان خواهد رساند، ولی ماکرون‌یسم شکست خورده است. ظاهراً ماکرون همین الان از ایده توقف اعتراضات با امتیاز دادن و حرف زدن درباره تبعات مفید سیاست‌های خود قطع امید کرده و تصمیم گرفته فقدان مشروعیت خویش را با سرکوب خشونت‌آمیز جبران کند. مراد از آخرین قوانین «ضد شورش» که «وضعیت استثنائی» را تقویت می‌کند همین است، وضعیتی که پیش از این بعد از حملات تروریستی سال 2015 اعمال شد. در این صورت، نولیبرالیسم «ژوپیتری»² ماکرون در قالب شکلی از اقتدارگرایی بناپارتیسم

بر جای خواهد ماند. دوره ریاست جمهوری وی از زمان جنگ الجزایر به این طرف بدون شک سرکوبگرترین دوره در فرانسه بوده است.

یکی از بزرگ‌ترین دستاوردهای جلیقه زردها ناکامی پروژه اجتماعی ماکرونیسم است. بنا به گفته بسیاری از آنها، معنای جنبش‌شان از مطالبات اولیه خود فراتر رفته است. راه‌بندان‌ها چیزی بیش از شکل‌های کنشگری‌اند و به قلمروهایی از تجارب اجتماعی تازه بدل شده‌اند که مردم درباره آنها همواره به تنهایی تصمیم می‌گرفته‌اند و آنها را مسائل فردی خود قلمداد می‌کردند. حال مردم به اهمیت ارزش‌های جمعی همچون همبستگی، کمک متقابل و برادری پی برده‌اند، همان چیزی که ژاک رانسیر «توزیع امر محسوس» می‌نامد. آنها نوعی احساس جمع‌گرایی را در تقابل با فردگرایی کشف کرده‌اند و این کلید رهایی به دست خویش است.

تاکنون در فرانسه، بدیل اصلی نولیبرالیسم پوپولیسم محافظه‌کارانه، ملی‌گرایانه و پسا‌فاشیستی بود. امروز، جلیقه زردها طرح برون‌رفت متفاوتی را بر مبنای برابری اجتماعی و دموکراسی افقی پیش می‌کنند. آنها در حال تجربه شکل‌های تازه‌ای از عاملیت و شیوه‌های جدیدی از مشارکت جمعی‌اند که متضمن نه فقط هوش و خلاقیت مردم عادی بلکه همچنین سادگی و تعصب آنهاست. ابهام جایی پدیدار می‌شود که جلیقه زردها مدعی جنبشی «ضد سیاسی»‌اند، این حرف معناهای متکثر و متناقضی دارد. یک جنبش خودسازمان‌یافته بری از هرگونه سنت و حافظه تاریخی از تجارب و خطاهای خود درس می‌گیرد؛ این جنبش به جای بهره‌گیری از درس‌ها و تجربیات جاهای دیگر زمان تجربه‌اندوزی خاص خود را دارد. متأسفانه، مطمئن نیستم که آنها خیلی وقت داشته باشند.

پی‌نوشت‌ها:

1. پوژادیسیم جنبشی سیاسی و سندیکایی و دارای گرایش‌های راست‌گرایانه بود که در سال 1953 رشد کرد و در سال 1958 شکست سختی خورد. بنیانگذار و رهبر آن «پی‌یر پوژاد» بود. پوژادیسیم از منافع صنعتگران، پیشه‌وران و کسب‌وکارهای خرد دفاع می‌کرد و مخالف نظام مالیاتی فرانسه بود. بسیاری از ایده‌های پوژادیسیم را ژان ماری لوپن به جبهه ملی منتقل کرد، مانند مخالفت با حضور مهاجران در فرانسه، پافشاری بر هویت ملی فرانسه، ستیز با اتحادیه اروپا و غیره.
2. امانوئل ماکرون خود را به شکلی ژوپیتر مردم، خدای خدایان (ژوپیتر معادل زئوس در یونان) می‌داند که بر فراز همه ایستاده و ملتی چند تکه را متحد می‌سازد.

منبع: ورسو